

همه درد بنده، داد بنده، و حرف بنده این بوده که بابا، این دو برنامه با هم جور نیاید یا باید برنامه منفی را تا آخر انجام داد و هر چه عمارت و هر چیز هست از بین برد و تلاشی کرد و بعد سرفرصت کار سازندگی کرد، یا از اول کار مثبت کرد. اگر بخواهید هر دو را بغل هم انجام دهید، یکدیگر را خراب میکنند، و عامل اختلاف و اشکال بین دولت و افرادی که دنبال این طرز فکر هستند و عنوان معروف و متداولشان هم «پاکسازی» است، بر سر همین است. که ما داریم دو کاری را که طبیعتاً مزاجشان باهم سازگار نیست میکنیم. جهاد سازندگی، جهاد است، سازندگی هم هست و بسیار هم لازم است اما جهاد سازندگی با «ژ-۳» نمیشود.

علت اینکه بنده دیروز به اتفاق همکاران عزیز به خوزستان رفتیم این بود که هفته گذشته یکی از آیت الله‌ها و بزرگان آنجا نامه‌ای به من نوشته و مقدار زیادی شکایت کرده بودند. این شکایت مرا برانگیخت که ببینم آنجا چه خبر است. کاش ایشان که نامه نوشته بودند می‌آمدند و میدیدند که در آنجا چقدر کارهای عمرانی و اساسی انجام میشود و چگونه کارمندان دولت و کسانی که همکاری دارند با میل و رغبت فعالیت دارند و خدمت میکنند. شکایت ایشان این بود که از طرف جهاد سازندگی تلمبه خرابی را که کنار رودخانه بوده (و طبیعی است که در منطق اسلام و انقلاب مزرعه داشتن و آب از رودخانه کشیدن نه جرم است نه گناه بلکه ثواب هم دارد). میروند و بفرمایش ایشان بزور اسلحه صاحب آن مزرعه و تلمبه را تهدید میکنند که تو مخالف عمران و انقلاب هستی و «الا و بالله» ما میرویم آن تلمبه را راه بیندازیم تا رعایا بتوانند زراعت کنند!! این جهاد سازندگی نیست، جهاد تخریبی است، جهاد مصادره است، جهاد حمله است، جهاد انقلاب و مرحله اول است، جهاد سازندگی این جور نمی‌شود.

همه‌ی حرف ما این است، این مسئله پاکسازی البته همیشه خواهد بود. اصلاً مسئله طبیعی است. برای اینکه یادی و رحمتی برای مرحوم طالقانی شده باشد، در تفسیر آیه «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» ماده اول برنامه انبیاء تزکیه است به تشبیه ایشان یک باغبان و یک زارع، اول سنگ و علف‌های هرزه مزرعه را در می‌آورد. مادامیکه سنگ و علف هرزه در آنجا باشد، گل و یا مثلاً چیزهای مثبت و بابرکت نمیتواند برود. باید تزکیه و تقوی و اخلاق باشد. تا در این زمینه و در این محیط آنچه خواسته خداست برود و در چنین محیط و مردمی، وقتی تزکیه شدند و علف هرزه‌ها از میان رفت و موانع ریشه کن شد، آن موقع است که چه مردم، چه محیط و چه مزرعه میتواند آنچه خواسته خداست، طبق هدایت تکوینی و تشریحی، میوه و معرفت و خیر و سعادت و همه چیز را بدهد. اما باز هم بسته باین است که برنامه چه باشد و دید چگونه باشد؟ معروف است که در یکی از جنگ‌های حضرت علی، مالک اشتر که در

واقع سپهسالار و فرمانده قشون حضرت علی بود، خیلی شجاعت بخرج داده و خیلی از لشکر آنطرف را کشته بود. در حالیکه خود علی هم در حال جنگ و شمشیر زدن بود، حضرت یا بعلم امامت و یا به درایت و نبوغ بشری در یافتند حالت کبر و غروری در مالک اشتر از اینکه توانسته چندین برابر علی شمشیر بزند و دشمن را بکشد پیدا شده است حضرت باو میگویند یا مالک، من وقتی کسی در برابرم قرار میگیرد و شمشیرم بلند میشود تا هفت پشت او را نگاه میکنم، اگر بدانم که از این آدم ممکن است در پشت پنجم یا هفتم فرزند صالحی بوجود آید او را نمیکشم!! در این خیلی معنی مطرح است.

دولت چون نظر به آینده دارد، نظر به مسئولیت دارد، به کارمند و به افراد و به مردم مملکت و به ملت بیک چشم دیگر نگاه میکند. ولی آنکه نظریه گذشته دارد و تسویه حسابهای گذشته را میخواهد و انتقامجویی میکند، جور دیگری نگاه میکند. ما هم تسویه میکنیم حتی بخشنامه کرده ایم و در برابر کم کاری و احیاناً خرابکاری و کارشکنی بشدت عمل میکنیم. مدتها است دولت این فکر را کرده. ما همینطور از بالا شروع کردیم، وزراء و معاونین را از سطوح خیلی متوسط آوردیم و در پست جدید نشانیدیم که متأسفانه آنها تجربه و اطلاع و سابقه کافی ندارند و قهراً هم کار کم پیش میرود و هم احیاناً خطا صورت میگیرد. یا از همان کارمندان عالیرتبه بعد از رسیدگی، هم نسبت به گذشته شان، هم نسبت مخصوصاً بحال انتخاب کردیم. چون این انقلابی که در مملکت شده اختصاص بیک عده خاص ندارد. این انقلاب واقعاً همه جایی و عمیق بود و در سطح کارمندی، چه بالایش چه پائینش در آنجا هم رخنه و نفوذ داشته و پیروزی آن مقداری مدیون مشارکت کارگران و کارمندان بوده است. لایحه ای تنظیم شد و از تصویب شورای انقلاب گذشت که هر وزارتخانه ای یک هیات ۵ نفری مامور باصطلاح پاکسازی شوند ولی نظر این هیات ها بیشتر معطوف به حال و آینده است. بیشتر مراقبت دراینکه الان چه می کند. بنابراین ما هم این را انجام داده ایم، ما بهیچوجه مخالف پاکسازی نیستیم ولی مساله قیافه و صورت دیگری دارد. همینطور که از ابتدای پیروزی انقلاب، دشمن چه ایادی داخلی اش و چه خارجی طبق نقشه ای جلو میرفتند و در هر ماهی یا در هر چند هفته ای یک عمل را خیلی منظم پیاده میکردند بنظر میرسد این مساله پاکسازی ابعاد و مقیاسی پیدا کرده که جزئی از آن برنامه است. یعنی افرادی راه می افتند این طرف و آن طرف تهمت و اطلاعات و جاسوسی و پرونده کهنه هائی در قیافه خیلی دلسوزانه مانند گرگ در لباس میش درمی آورند. ریش گذاشتن و تسبیح بدست گرفتن هم خیلی آسان است. در این روزها یک عنوان انجمن اسلامی کارکنان فلان را به خودشان میدهند در حالیکه وقتی که به افراد و پرونده هایشان رسیدگی میکنیم ما بینیم که یکی تا قبل از انقلاب رئیس و نماینده رستاخیز و مامور جمع آوری اعضای وزارتخانه بوده و دیگری در اولین برگ پرونده اش دستوری است که اردشیر زاهدی صادر کرده و آن یکی در پرونده اش نامه ای است که مثلاً به

دکتر اقبال نوشته و آنجا آنچه که تملق و تمجید برای شاه و اقبال و دیگران بوده گفته. و دیدیم که از افراد بنام کمیته و یا غیر کمیته سیلی از اتهامات علیه وزیرای ما، علیه معاونین، علیه مدیران کل و افراد دیگر راه می اندازند. الان شاید دو سه هفته و یک ماهی است که این شدت پیدا کرده و زیاد شده است. ماموریت از دادگاه انقلاب می گیرند، ماموریت پاکسازی، یک مرتبه خربیار و باقلا بارکن! درست مثل اینکه بمبی بگذارند، فوری هم برچسب ساواکی می گذارند، دیگر معلوم نیست که وقتی در اداره و دستگاہی که مثلاً ماهی ۲۵ میلیون تومان ۳۰ میلیون تومان از بودجه مملکت در آنجا خرج می شود وقتی چنین تزلزل و چنین وضعیتی پیش آمد چه میشود. در ذوب آهن، در شرکت ملی نفت و یا مثلاً در وزارت بازرگانی در همه جا اینها راه می افتند و تحت عنوان پاکسازی و فلان و فلان، ایجاد اختلال و بی نظمی و توقف می کنند. خوب، معلوم است که رئیس یک اداره یا کارخانه یا بیمارستان وقتی از پشت سرش چنان پرونده هائی درست کنند و بدترین برچسب ها را به او بزنند هیچ راهی جز این ندارد که یا فرار کند تا گرفتار نشود یا خیلی که فداکار باشد استعفا دهد. و همچنین افراد پائین تر، من این مطلب را خواستم بعنوان مرحله سوم و مشکل سومی (که الحمدلله آن مشکل اول و دوم بنحوی حل شده)، هشدار بدهم، و باید این مسئله حل شود، گوشتان باین حرفها بدهکار نباشد. همانطوریکه زمان خلعید یک کلاغ را چهل کلاغ میکردند و چه بدست توده ای ها و توده نفتی ها و ایادی مامورین انتلیجنت سرویس و غیره شایعه هائی و مخالفت هائی با افراد میشد که بعضی هایش ممکن بود و هست که درست باشد

خود من، (اسمش را بگذارید خدمت یا گناه) از چیزهائی که وظیفه خودم میدانستم، در آن دورانی که رئیس دانشکده فنی بودم، این بود که تا میتوانستم بچه های دانشکده فنی و مهندسین را با صحبت و مذاکراتی که با شرکت نفت شده بود (و بعد اینها بجای اینکه خودشان مدرسه مهندسی و مدرسه عالی دایر کنند پولش را به دانشکده فنی دادند و باینوسیله آزمایشگاههایش تجهیز و تقویت شد بطوری که شاید بتوان گفت در خاورمیانه نمونه بود.) آنجا می فرستادیم. تا در این دستگاه کار کنند، ولی برایشان خیلی مشکل بود و میگفتند ما نمیخواهیم زیر بار آنها برویم. ولی من دلجوئی میکردم که نه، اگر یک روزی ملت ایران بخواهد مالک این دستگاه بزرگ شود هیچ چاره ای ندارد جز اینکه در آنجا عده ای از مردم ملی و مسلمان و وطنخواه وجود داشته باشند و همین افراد که قبلاً خدمت گذار این شرکت بودند در دوران خلعید بزرگترین خدمات را کردند و واقعاً وارد خلعید شدند. این مسئله ای است که ما با آن روبرو هستیم و هیچ چاره ای هم نیست.

چه این دولت و چه هر دولت دیگر که بیاید چاره ندارد جز اینکه با دقت و احتیاط و احیاناً برکنار کردن یا جابجا کردن از اینها حفاظت و حمایت بکند و دولت و مقامات دلسوز به

این شایعات که قسمت عمده و منشاء و مبداء آن القاهای شیطانی و نیتات سؤاست نباید گوش بدهند و انشاءالله این گام سوم را هم ما برداریم تا موقعی که پس از تصویب قانون اساسی و انتخابات رفتیم، آن دولت بعدی اقلأ وارث یک مملکت دارای سروسامان بشود و بتواند برنامه‌های اساسی و حسابی را که لاتعد ولا تحصى است و مدتها وقت خواهد گرفت - و چه حالا و چه بعد فداکاری و تلاش و شهادت می‌خواهد - به پشتیبانی الهی و همکاری و محبت و لطف شما انجام دهد و بتواند بحول و قوه الهی و با همت و همکاری و فداکاری و حتی شهادت خصوصاً در این مراحل ابتدائی، به پیروزی و خیر و سعادت و کمال مطلوب برساند.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.

www.KetabFarsi.com

پیام تلویزیونی درباره ترمیم کابینه

(۵۸/۷/۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز،

با اینکه عصر روز جمعه و تعطیل است و قاعدتاً مطالب اداری نباید گفته و شنیده شود، اما همانطوریکه میدانید برای هیئت دولت و بسیاری از همکارانمان، چه آنهایی که ما انتصاب کردیم، و از اینطرف آنطرف جمع آوری نمودیم و چه کسانی که قبلاً هم در ادارات دولتی بوده اند و مسئولیت‌ها و مشاغل بی‌عهده گرفته اند مسئله جمعه و تعطیل غالباً مطرح نیست و حتی برای بعضی‌ها و برای بسیاری از آنها شب و روز هم مطرح نیست، اینست که طبق ضرب‌المثل معروف، ماهی را هر وقت از آب بگیرد تازه است، من هم مطلبی که جنبه دولتی و اداری دارد و مورد علاقه شما هم هست می‌خواستم مطرح کنم. مطلب راجع به ترمیمی است در کابینه که پس از مطالعات طولانی و تغییراتی که صورت گرفته باید به استحضار و بعرض هموطنان و کارمندان برسد.

این اسامی و این اشخاص دو روز قبل بعرض امام رسیده و فردا هم طبق دعوتی که شده و خواهشی که کرده‌ام، در یک جلسه فوق‌العاده شورای انقلاب معرفی خواهند شد. دلیل آن، چند فقره استعفاً است که همکاران بنده بدلائل کسالت، یا خستگی و یا مشاغل دیگر و یا مسئولیت‌های دیگر داده بودند و بعد هم ضرورت و مسائل تازه یا حل مشکلاتی که بعداً برخورد کردیم این ترمیم را ایجاب میکرد.

جمعاً شش پست وزارت است که وزرای تازه را باید معرفی کنم و فردا هم باید بتصویب شورای انقلاب برسد و تغییراتی در سه پست وزارت مشاور و وزیر دفاع آقای دکتر مصطفی چمران، وزیر نفت آقای مهندس علی اکبر معین‌فر، و چون سازمان برنامه و بودجه خالی میشود، وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه، آقای مهندس عزت‌الله سعابی، کفیل وزارت فرهنگ و آموزش عالی، آقای دکتر حسن حبیبی، کفیل وزارت آموزش و

پرورش که قبلاً هم بعنوان سرپرست از یکی دو هفته قبل کار میکردند، آقای محمد علی رجائی. کفیل وزارت کار آقای علی اسپهبدی. آنوقت علاوه بر وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه که همیشه به این عنوان بوده سه پست وزیر مشاور دیگر هم خواهند بود: آقای دکتر یدالله سبحانی وزیر مشاور در تعلیمات و تحقیقات. آقای داریوش فروهر وزیر سیار آقای مهندس حسین بنی اسدی وزیر مشاور در امور اجرایی. بطور کلی همانطور که گفتم دنیا در تحول و تغییرات است و حیات و زندگی چیزی جز تحرک نیست و این تغییر و ترمیم کابینه امری غیر طبیعی نیست و خیلی عادی است. خصوصاً برای مملکتی که بزرگترین انقلاب را در تاریخ خودش — اگر نگویم در تاریخ دنیا — انجام داده است و انقلاب یعنی دگرگونی، واژگونی و برگشت، و ضمن این برگشتها، تغییراتی است ولو در دوران موقت و انتقال. و این تحول و تغییرات نه تنها ناشی از تزلزل و ضعف نیست و دلالت بر آنها نمیکند، بلکه نشانه‌ای است از توجه به مسائل و تسلط بر مشکلات و امور. مختصر توضیحی روی چند پستی که تازه است میدهم. یکی وزارت نفت که تا بحال در ایران وزارتی بنام وزارت نفت نداشته ایم بلکه بعد از ملی شدن نفت شرکت ملی نفت ایران داشته ایم، و شرکت ملی صنایع پتروشیمی و شرکت ملی گاز که اینها از ابتدا یکی بوده اند البته گاز و پتروشیمی خیلی جوانتر هستند. یعنی بعد از قرارداد کنسرسیوم بوجود آمدند ولی خیلی صنایع شبیه و وابسته بهم هستند و از یکجا تغذیه میشوند. قبل از مرحوم دکتر مصدق طبق یک قرارداد دست انگلیس‌ها بود. درست یا غلط کاری ندارم. بعد از ملی شدن نفت و بعد از کودتا شرکت نفت یک چیز جدا و مستقل و عملاً زیر نظر خود شاه بود و رئیس هیئت مدیره که همه افراد را معین میکرد و آنها فقط فرمان و دستورات شاه میگرفتند، در دنیا و مخصوصاً ممالک تولید کننده نفت، خوب میدانید نفت نقش اساسی دارد، چه بلحاظ تولید انرژی و تأثیری که روی صنایع دنیا دارد، چه بلحاظ اقتصاد ممالکی که قسمت عمده درآمدشان از نفت حاصل میشود و از لحاظ سیاسی و دیپلماسی — در ایران لازم بگفتن یا توضیح نیست که نفت برای ما چه اهمیت بسزائی دارد — چه بطور مثبت و مفید و چه بلحاظ منفی و زیانها و صدمات و مشکلاتی که برای مملکت ایجاد میکند. بنابراین وزارتخانه‌ای بعنوان وزارت نفت تاسیس میشود که این سه شرکت را فعلاً و شاید بعدها معادن را با شرکتهای دیگری دربر بگیرد. این سه شرکت و همچنین اداره کل نفت وزارت دارائی میآیند زیر پرچم وزارت نفت و طبیعی است که در عرض یک شب و دو شب و حتی یکی دو ماه این انتقال نمیتواند صورت بگیرد و فعالیتها و قسمتهای نفت و پتروشیمی و گاز نمیتوانند یکدفعه مثل وزارت آموزش و پرورش به آن صورت دربیایند. باید مطالعه بشود، شرایط هر کدام، ضروریات و اشکالات و امکانات بررسی شود تا اساسنامه و تشکیلات و سازمان جدیدی برای این شرکتهای بوجود بیاید و همانطور که وزارت صنایع و معادن شرکتهائی را زیر

اختیار و کنترل خودش دارد. یا اینکه اصلاً نه، یکسره میشوند چند وزارتخانه و یا شاید به احتمال قوی قسمتی از فعالیتهای آنها که جنبه فنی و اداری دارد باز هم بصورت فنی و اقتصادی و بصورت شرکتهائی که زیر کنترل وزارتخانه باشد اداره شوند. این مطلبی است که باید مطالعه شود، رسیدگی شود، و بعد انجام شود. این راجع به وزارت نفت است. و فعلاً وزیر نفت خود بخود — آنچه در نظر است و لایحه قانونی اش اجمالاً در جلسه دیروز شورای انقلاب به تصویب آقایان رسیده ولی هنوز قطعی نشده — باید رئیس هیئت مدیره هر یک از این شرکتها باشد. اما پست مشاور سیار، اینهم مسئله ایست که میتوانم بگویم از ماه دوم و اگر ماه دوم نباشد از ماه سوم این دولت، این مسئله مطرح بود. چون دولت موقت فعالیتش و توجه و علاقهاش برخلاف آنچه بعضی از اشخاص و سروران تصور کرده اند و گفته اند بهیچوجه من الوجوه انحصار و اختصاص به پایتخت و خانه خودمان نداشته است. از روز اول توجه دولت به استانهای هر قدر دور افتاده تر و دورتر از مرکز بوده است و این توجه بیشتر بدلیل آن بوده که آنها محرومتر و دارای امکانات کمتری میباشند و آنهایی که دورتر و در حواشی و سواحل مملکت هستند قهراً بیشتر هم در معرض تجاوز و خطر هستند باین دلائل میتوانم بگویم تا بحال فعالیت و حواس دولت بیشتر معطوف به این مراکز بوده. هم انتخاب استانداران، مسئولین و مأمورین، و هم مسافرتها و سرکشی هائی که مکرراً وزیران برای ارتباط مستقیم با مردم این شهرستانها و آشنائی با خواسته هایشان، با اشکالاتشان، با مسائلمان میکردند همانطور که عرض کردم از ماه دوم و سوم بنده در صدد بودم که یکی از آقایان وزراء و یا وزیر جدیدی را بعنوان وزیر سیار معین بکنیم که کار این آقا دائماً حرکت و رفتن و سرکشی کردن و نظارت بر امور داخل شهرستانها باشد. خصوصاً بیشتر آن شهرستانهایی که در گذشته محرومتر بوده اند و بیشتر هم در معرض خطر و نگرانی میباشند. خوشبختانه به این ترتیب که حالا معین شده، آقای داریوش فروهر به این سمت معین شدند، و ایشان کارشان توجه به این قسمت است. اما این وزارتخانه ای نیست که برای خودش تشکیلات جداگانه ای داشته باشد وزارتخانه های دیگر سرجایشان هستند، ادارات هم سرجایشان هستند و مسئولیتها هم مشخص است، اداره آموزش و پرورش مثلاً سندج کماکان تابع وزارت آموزش و پرورش است، استاندار آن تابع وزارت کشور است و دادگستری آن تابع وزارت دادگستری است، منتها هر وزارتخانه ای یک معاون و یا یک مدیر کل صاحب سابقه و مطلع و تا حدودی صاحب اختیار معین میکند و اینها هیئتی میشوند تا دستجمعی با آن عده لازم، متفقاً به شهرستانها بروند و در آنجا مشکلات و مسائلی را که از ناحیه مردم مطرح میشود و مخصوصاً از ناحیه خود ادارات تابعه — برای اینکه آنها هم بر خلاف آنچه متهم میشوند مورد یکنوع بی مهری از جانب بعضی ها هستند — حل کنند. ادارات، مخصوصاً در شهرستانها، مسائل و مشکلاتی دارند، مسائل و مشکلات مالی، فنی، قضائی، اداری و غیره و ما این مشکلات را در مسافرت روز

شنبه در خوزستان بخوبی دیدیم.

در آنجا تمام روسا و مدیر کل‌های ادارات را آقای استاندار در سالن شهرداری جمع کرده بود و آنها مسائل و مشکلات و پیشنهادات خود را یک بیک مطرح کردند و طرز طرح و بیان آنها دلالت بر نهایت علاقه و احساس مسئولیتشان میکرد، منتها طبیعی است که در یک ساعتی که ما برای آنجا در نظر گرفته بودیم بهیچ وجه بغیر از شنیدن نمیتوانستیم کاری بکنیم حداقل یک یا چند روزی لازم بود. خواسته‌هایشان و مسائلتشان بیشتر به وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های مختلف مثل بودجه، ارتش، شرکت نفت و دادگستری ارتباط پیدا میکرد. این تصمیم و تدبیری است که بخواست خدا، البته با کسب اجازه از امام و رهبر عالیقدر انقلاب میخواهیم با بهترین و سریعترین طریق پیاده کنیم و به فضل خداوند و علاقمندی مردم و پشتیبانی اهالی محل و پشتیبانی سایرین بتوانیم انشاءاله کشتی پر بار و پر امید مملکت را در این دریای متلاطم و طوفانی جهان و ایران بساحل نجات و سعادت و برکت برسانیم.

پیام تلویزیونی درباره شورای کارکنان مؤسسات

(۵۸/۷/۱۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران و برادران هموطن عزیز سلام علیکم

پیام امروز من به کارگران، کارمندان، مردم ده، اهالی شهر، سربازان، درجه داران، افسران و خلاصه همه مردم ایران است، منتها بصورت گروههای بسته بندی شده. زیرا میخواهم راجع به شوراها صحبت بکنم.

برای مردم ایران، شوری و مشورت مسأله تازه و مبهم و معمائی نیست. ما مجلس شورایی داشته ایم که اسماً هم شوری بود، هم مجلس بود و هم ملی بود. البته بعضی از دوره ها هم این خاصیت را داشت.

طبق آگهی و خبری که وزارت کشور داده، در همین هفته انتخابات شورای شهرها انشاءالله سلامتی و خوبی انجام میشود. تصادفاً در مجلس بررسی قانون اساسی هم دو اصل مطرح است و راجع به شورای کارگران و کارکنان مؤسسات خصوصی و دولتی مذاکراتی صورت میگیرد. و این شوراها، شهرستان و استان، برای سبک کردن کار و وظایف دولت، از یک طرف و کشاندن کارها و وظایف شهرستانها از طرف دیگر تشکیل میشود. تا مردم خود عهده دار امور و انجام دهنده کارها باشند که مسلماً بهتر و سریعتر صحیحتر صورت خواهد گرفت. ضمناً کمتر هم از دولت گله خواهند کرد. کار دست خودشان خواهد افتاد و می بینند چه زحمتها و چه دردسرها دارد و اگر گله هم در میان باشد بین خودشان مسائل را حل میکنند. مرحوم طالقانی هم از ابتداء خیلی اصرار به این قضیه داشتند و تا روزهای آخر عمر نسبت به مسئله تشکیل شوراها زیاد صحبت میکردند و اتفاقاً با همکاری و توصیه ایشان بود که برای اولین بار دولت موقت اقدام به دعوت مردم و تشکیل شوراها در شهر نمود. و گمان میکنم در فروردین ماه بود که اولین شوری در سنندج تشکیل شد.

در آن دوران زد و خورد و درگیری شدید مابین ملت ورژیم گذشته عده‌ای در قسمت‌های مختلف، اعم از مؤسسات، کارخانجات، شرکتها، ادارات دولتی و کارخانجات بزرگ دولتی بصورت کمیته‌هائی، مستقر شده بودند و نقش پیش برنده اعتصاب، و انقلاب را داشتند و بعد هم نگهبان دستگاہ‌ها شدند و در آن ایامی که همه چیز از هم آشفته و پاشیده بود، موقتاً نقش مدیریت این قسمت‌ها را بعهده گرفتند که کارها نخوابد و از بین نرود. تا اینکه آهسته آهسته، دولت مسلط شد و مدیران و مسئولین هر قسمت کم و بیش وارد بکار شدند. این کمیته‌ها و شوراهای رفته رفته نقششان و وظایفشان را بطور طبیعی از دست میدادند و یا باید از دست بدهند، ولی باز هم بعضی از اینها مانده و هستند.

اسم لقمان حکیم را همه شنیده‌اید، لقمان شخصیتی است تاریخی، یعنی مسلماً چنین آدمی وجود داشته، منتها اطرافش را افسانه گرفته. شخصیتی است افسانه‌ای و ضمناً کم و بیش بین المللی، مثل استاد بنده، ملانصرالدین! آنها تعلق به زمان‌ها و ملت‌های مختلف دارد و به انواع مختلف توصیف شده است. سعدی در گلستان از لقمان اسم میبرد، آنجا که میگوید لقمان حکیم را گفتند. ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان! که هر چه کردند خلاف آن را پیش گرفتم. در قرآن هم سوره ایست اصلاً بنام لقمان و خیلی با تجلیل و توصیف از لقمان و ایمانش و توحیدش و نصایحی که به پسرش میکند و دستوراتی که میدهد، یاد میکند. در سایر ملل شرقی هم هست. حتی ملت‌های غربی، منتها به اسم دیگری است. در فرانسه گویا به لقمان «ازوپ» میگویند و داستانی از او هست که شاید هم به فارسی ترجمه شده باشد. گویا لقمان یونانی الاصل بوده، بعد در جنگ‌های اسیر شده و یک ارباب رومی داشته و خلاصه بحالت غلامی درآمده است. روزی ارباب از او میخواهد برود برای او غذایی که از بدترین چیز در دنیا پخته شده باشد فراهم کند. لقمان زبان گوسفند میخورد و آنرا بصورت خوراکی درمیآورد. و فلفل آنرا زیاد میکند یا چیزی به آن میزند که تلخ هم بشود بعد جلوارباب میگذارد. ارباب که خواسته بود بدترین چیزها باشد، ایرادی نمیگیرد و آنرا میخورد! چندی میگذرد مجدداً ارباب از غلامش لقمان، غذایی طلب میکند و میگوید میخواهم از بهترین چیز دنیا پخته شده باشد. لقمان غذایی فراهم میکند، خیلی مطبوع و خوشمزه که ارباب خیلی خوشش میآید. بعد میپرسد دفعه قبل غذا را از چه چیز درست کرده بودی؟ میگوید: از زبان، میپرسد: این دفعه چطور؟ میگوید: باز هم از زبان! ارباب تعجب میکند و میپرسد: چطور زبان هم بدترین و منفورترین و هم مفیدترین و بهترین چیز دنیا است؟ پاسخ میدهد: وقتی که زبان دروغ میگوید، وقتی که زبان تهمت میزند، وقتی که انسان با زبانش دو بهم زنی میکند و اخلال و دشمنی بوجود می‌آورد زبان بدترین عضو بدن است. هیچیک از اعضای بدن انسان، این اندازه خطرناک و منفور و ملعون نیستند، اما همین زبان، میتواند راست بگوید، میتواند راهنمایی بکند، دلالت کند و تعلیم بدهد و

مفید فایده قرار بگیرد و بزرگترین خدمات را انجام بدهد.

شوراهم شبیه به زبان در افسانه لقمان است. میتواند در جامعه‌ای هم بدترین چیز باشد. و باعث هرج و مرج و نابسامانی و عدم پیشرفت و بلکه خرابی و آشفتگی گردد و هم میتواند بهترین موسسه یا نهاد و یا بهترین عامل اصلاح و اداره جامعه باشد. بدترین حالت شوری وقتی است که عده‌ای بنام نمایندگان شورا، با وجود اقلیت این اسم را روی خودشان بگذارند و بنام جمع بیایند دخالت کنند. آمریت کنند و عزل و نصب کنند دستگاه را در اختیار و تصرف خودشان بگیرند. و معمولاً هم کسانی این کار را میکنند که خیلی زرنگ هستند، زیاد مقید بحق و حقیقت و انصاف نیستند و پرمدها هم هستند و بعضی وقتها ماموریتی هم دارند و با دخالتی که این عده در کار میکنند چون بنام جمع، این کارها را میکنند و یک قدرتی، قدرت مصنوعی و دروغی بخودشان میدهند و خودشان را تحمیل میکنند و قصد سواستفاده (حالا یا سواستفاده‌های سیاسی یا جاه‌طلبی و غیره) دارند. دخالت‌هایی که این افراد غیرمنتخب و غیر مالک و غیر مسئول و غیر قانونی در این مؤسسات میکنند، باعث میشود که دستگاه از مجرای صحیح و هدفی که دارد خارج شود و در جهت غلط قرار گیرد و مدیرانی که از طرف صاحبان حق، معین و مامور و مسئول میشوند مسئولیتشان لوٹ شود و نتوانند کار کنند. یعنی آخرش به انحراف کشیده میشود. یا خرابی و توقف و تعطیل و هرج و مرج پیش می‌آید. یک حالت دیگر این است که اقلیت و سوءاستفاده‌ای در بین نیست و واقعاً جمع می‌خواهند وارد شوند، دخالت کنند و مشورت نمایند، اما نظمی وجود ندارد، مثل بعضی اجتماعات — عذر می‌خواهم از خانم‌ها آنوقت‌ها، وقتی که میخواستند محیط‌هایی را خیلی شلوغ و بی سروسامان نشان بدهند، میگفتند، حمام زنانه، همه حرف میزنند، همه داد میزنند، همه دخالت میکنند و هیچکس حرف دیگری را نمی‌فهمد. گاهی وقت‌ها اجتماع اینطوری است، یعنی همه از این حق میخواهند استفاده کنند و همه دستورالعمل بدهند و همه بیایند جلو. این در مجموع چیزی در نمی‌آید، چون تنظیم نشده است. عیناً مثل اینکه شما یک تلی از آجر و آهن و سنگ و سیمان و لوله را یک جا قرار دهید، قاطی کنید، جز اینکه مصالح را هدر داده باشید، هیچوقت، بصورت خانه یا مغازه یا ساختمان در نمی‌آید. برای اینکه این مصالح بتوانند بصورت مفید، بصورت مطلوب، و بصورت منظم در بیایند، حتماً باید تبعیت از یک نقشه، نظام و طرح بکنید و بدست یک مهندس و معمار و یکعده کارگر، که آنها هم طبق نقشه و طبق ضابطه‌ای کار میکنند بدهید. آنوقت یک مجموعه و محصول مفید حاصل میشود. آن حالت چه وقت است؟ وقتی است که افراد تشکیل دهنده آن اجتماع — حالا هر اجتماعی که میخواهد باشد، اجتماع اقتصادی، فنی، سیاسی، عمومی یا خصوصی — این افراد همه با عدل و قسط و تساوی شرکت کنند، یعنی همه بیایند، نه کسی را محروم بکنند، نه کسی خودداری کند و خودش را کنار بکشد، بیایند

و همه نظرشان را بدهند و روی این آراء و نظریات آنها رأی گیری شود. هر کدام اکثریت داشت، آن حاکم باشد. یا افرادی را معین کنند که آن افراد، معرف و خلاصه اکثریت این جمع باشند و آن‌ها وارد عمل شوند. در صورت دوم، عیناً مثل همان مصالحتی که طبق نظم و نظامی وارد عمل شده باشد، بهترین نتایج را میدهد. به شرط آن که بینشان علاقه و محبت و صمیمیت باشد — اما وقتی یک فرد، یک مستبد، یک دیکتاتور بمیل خودش بخواهد این کار را انجام دهد — معلوم است بازده آن خیلی کم است، گاهی وقت‌ها اصلاً بازده‌اش ممکن است صفر باشد، برای اینکه مردم دنبال منافع خودشان میروند.

مسئله تشکیل شوری بسیار طبیعی است و باید هم انجام شود و از وظایف این دولت و هر دولت بعدی است. منتها باید آنرا در مجرای صحیح و نظام درست، یعنی صورت و حالت مفید، بکار انداخت و اجرا کرد. چون قانون اساسی اصلی ما و رهبر ما، راهنمای ما، قرآن است. طبیعی است که بقرآن هم متوجه و متوسل میشویم و درس میگیریم. قرآن از شوری و مشورت، چند جا صحبت میکند. حتی آنقدر برای شورا اهمیت قائل است که سوره‌ای هم به نام شوری دارد. در آن جا، وضع یک جامعه ایده‌آل را چنین توصیف میکند که این جامعه، بشرط اینکه دعوت خدا را اجابت کند، (یعنی قبول کردن دعوت حق و رحمت خدا و پشت نکردن به آن) و بین خودشان و خدا رابطه نماز برقرار نمایند، البته اداره داخلی آنها هم بصورت شوری خواهد بود. «و امرهم شوری بینهم». علاوه بر آن، خودخواه و خودبین نیستند و از آنچه خداوند به آنها روزی کرده به دیگران میدهند «و مما رزقناهم ینفقون» و از این بالاتر، ارتباط و پیوندشان بقدری زیاد است که وقتی ستمی و ظلمی به آنها میرسد — حالا یا به فرد یا جمع، «و اذا اصابتهم البغی هم ینتصرون» همه بیاری یکدیگر بر میخیزند. این جامعه، جامعه‌ای است که مطلوب خدا است و ضمناً در این جامعه — همه رفتارها، همه اعمال، همه عکس‌العملها دوستانه و محبت‌انگیز خواهد بود و اگر احیاناً بدی از کسی سرزد یا ستمی و ناراحتی رخ داد، دنبال آیه می‌فرماید در برابر او در حد همان بدی عمل نکنید. اگر کسی ده تومان را برداشت، نباید خانه او را آتش بزنید. اگر بی‌اعتنائی کرده‌اند قدری اعتنائی نشان دهید. ولی، معذک قرآن بلافاصله پشت سرش میگوید «فمن عفی واصلح فاجره علی الله» این اجتماع — اجتماع ایده‌آل — طوری است که اگر کسی بکسی بدی کرد، آن دومی عفو میکند، گذشت میکند، اصلاح میکند. این یک مورد و حالتی است از شوری جامعه توحیدی کارهایش، اداره‌اش از راه شوری است «شوری بینهم» نه اینکه خارج از آنها، دیگران برای آنها تصمیم بگیرند. آیه «و امرهم شوری بینهم» آیه ایست که از صدر مشروطیت، در مجلس شورای ملی، بصورت تابلویی بالای سر هیئت رئیسه گذاشته شده بود که البته در قانون اساسی فعلی هم قانونی که تحت بررسی است، آنجا هم به این آیه استناد میشود. جای دیگری

که در قرآن صحبت از شوری و مشورت میشود وقتی است که توصیف از خود پیغمبر میشود. یعنی از رهبر جامعه، و البته آنچه به پیغمبر دستور داده شده الگو و دستوری است برای هر رهبری که بخواهد به «ولکم فی رسول الله اسوة حسنه» تاسی نیکو کند. این آیه هم خیلی قابل توجه است. میفرماید در نتیجه رحمت و لطف خدا تو رفتار نرم و عاطفه انگیز و باعظوفت با مردم و با خلق میکنی و اگر سنگدل و ترش رو و تلخ زبان و متکبر بودی، امت از پیرامونت پراکنده میشوند. در برابر این مردم چه باید بکنی؟ «فاعف عنهم». از بدی های آنها، از درستی آنها، از جسارتشان، از توقعات غلطشان بگذر، عفو کن. نه تنها بگذر، بلکه برای آنها از خدا آمرزش هم بطلب، یعنی جزای بدی آنها را بخوبی و مهربانی بده و با چنین مردمی و با چنین امتی که تو در نتیجه نرمخوئی و محبت و الفت توانستی پیرامون خود نگه داری، با چنین امتی «شاورهم فی الامر» در کارها و در اداره امت مشاوره کن. هر جا که امر آمده - در این آیات و در خیلی از آیات مشابه - امر همان است که ما میگوئیم: امور مملکت، امور این دستگاه، بمعنای اداره و سامان دادن و گرداندن مملکت و امت. مقصود این است. این جا دستور به پیغمبر داده میشود: «شاورهم فی الامر» در امر و اداره امور امت و دستگاه با آنها، که حتی مردم ضعیفی هم هستند، مردم نفهمی هم هستند، با اینها مشاوره کن. پشت سرش این دستور تکمیلی میآید «فاذا عزمت فتوکل علی الله» یعنی مشورت باید بکنی، ولی تصمیم گیری با تو است و وقتی تصمیم گرفتی، دیگر بی دغدغه و بی تردید جلو برو، و توکل بخدا کن که کاری که با عقل و حسن نیت خودت و با مشورت مردم صورت گرفته و به تصمیم نهائی قاطعانه منتهی شده، این را خداوند پشتیبانش هست و میتوانی برخدا تکیه کنی و بدین ترتیب است که خداوند، پیغمبرش را وصف میکند و حتی با او دستور میدهد و بنام او بما دستور میدهد.

حتماً این را شنیده اید که ملا نصرالدین یک روز همراه پسرش بجائی میرفت و طبق معمول سوار الاغی بود و پسرش هم دنبالش میآمد. در بازار عده ای پشت سر ملا نصرالدین حرف میزدند. او گوش داد دید میگویند عجب پیر مرد بی انصافی است خودش سوار خر شده، پسر طفلک معصوم را پیاده دنبال خودش میدواند. دید حرف بدی نمیزنند، راست میگویند، پیاده شد و پسرش را سوار الاغ کرد. مقداری که جلورفت به افراد دیگری برخورد کرد. آنها هم خندیدند و ایراد گرفتند که این عجب مرد نفهم و احمقی است! خودش مسن و ضعیف است و احتیاج به سواری دارد ولی پسر جوان را که مثل آهو میتواند بدود، سوار الاغ کرده، دید خوب اینها هم حرف بدی نمی زنند، راست میگویند. مشورت است، بافکار عمومی اهمیت دادن است. گفت من جمع بین هردو میکنم، پرید روی الاغ و با خود گفت دیگر درست شد، هم حرف آن دسته را گرفتم هم این دسته را. هرچه گفتند من اطاعت کردم. باز به جمعی دیگر برخورد، آنها از دور صدا کردند: ملا، چقدر مرد بی انصافی هستی، الاغ زبان

بسته بیچاره را اینطور رنج میدهی، خودت با این هیکل و با این سنگینی، پسرت را هم سوار کرده‌ای، واقعاً از خدا نمیترسی؟ او عرق کرد و خیلی ناراحت شد. هر دو آمدند پائین و راه افتادند. معلوم است نتیجه آخر چه شد؟ وقتی بنا باشد دخالت‌های افراد بطور متفرق و غیر منظم باشد و شخص مجبور باشد یا بخواهد به همه افراد یا به تک‌تکشان عمل بکند، آخرش این از آب درمی‌آید که الاغ پیاده میرود و نه خودش استفاده میکند نه پسرش.

برمیگردیم بقرآن، این شوری و مشورت را قرآن بسو صورت و بدو حالت مختلف بیان کرده است. حالت اول که در سوره شوری است جامعه‌ای است که برای اداره خودش از شوری استفاده میکند. و حرکت از جمع است به رهبر، و رهبری از امت و امام. قرآن کلام خداست و منطبق با ناموس خلقت و دستگاه طبیعت، هیچ چیزش عجیب و غریب و غیر فطری و غیر طبیعی نیست، در جامعه هم می‌بینیم که عیناً همینطور است. در جوامع امروزی، مخصوصاً این مسئله شور و مشورت را بدو حالت و به دو صورت مختلف می‌بینیم. یکی حکومت شورائی است که اسمش را می‌گذارند حکومت عامه، یا دموکراسی، که هم در اروپای غربی و امریکا هست هم در شوروی و اروپای شرقی و هم در چین. و عنوان قبلی (دموکراسی) قدیم‌ترش حکومت عامه است یعنی حکومت مردم بر مردم و بوسیله مردم. حالا کاری نداریم تا چه حد در هر دو جا، واقعاً ملت، جامعه و عامه مردم دخیل هستند، ولی خوب در هیچ جایی دخالت هم نیستند. اسمی و عنوانی هم که حکومت شوروی برای خودش گذاشته، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، اتحادی است از جمهوری‌های مختلف سوسیالیستی که باهم از طریق انجام میدهند. یوگسلاوی هم همینطور، حکومت شوروی‌هاست. البته همه اینها، همه روال آنها تقریباً در خطوط اصلی مثل هم است. همه مردم (حالا یا مستقیم یا غیر مستقیم) جمع میشوند و می‌آیند رای میدهند. رای در صندوق میریزند. حالا کاندیدارا یا خودشان تعیین میکنند یا حزب تعیین میکند، آنها می‌روند در شکلها و انواع مختلف رای میدهند و نتیجه آراءشان یک عده وکلا یا نمایندگان و منتخبین هستند که مجلسی را تشکیل میدهند با سامی مختلف و آنوقت آنها دولتی یا صُدُری را انتخاب میکنند. این کارها انجام میشود، و در هر حال مردم در انتخاب مامورین، مسئولین و مدیران متساویاً شرکت می‌کنند و رای اکثریت حاکم است. درست برخلاف حکومت‌های استبدادی. در حکومت‌های استبدادی، یک فرد بدون اینکه منتخب از طرف مردم باشد در رأس آنها قرار می‌گیرد و بر آنها تحکم میکند و مالک الرقاب آنها و خودکامه میشود. یعنی حکومتش در جهتی است که کام خویش را برمی‌آورد. یعنی آنچه که او دلش میخواهد انجام می‌گیرد.

نوع دوم، کسانی که در مدیریت و مسئولیت دیکتاتوروار عمل نمی‌کنند و به مردم مراجعه میکنند. مخصوصاً از اوایل قرن بیستم به این طرف در کارخانجات، مؤسسات و همه جا به این نکته برخوردند که اولاً فعالیت‌ها باید

از صورت فردی درآید و هرچه ممکن است اجتماعی و دستجمعی باشد. ثانیاً افرادی که در این فعالیت‌ها مشارکت دارند خودشان را صاحب کار و صاحب‌خانه بدانند. بتجربه ثابت شده که اگر به جمعی یا به عده‌ای از کارگران و کارکنان بگویند که مثلاً یک قطعه ماشین و یا یک ساختمان را بسازید، اینها برحسب اینکه بدانند این قطعه ماشین و یا این ساختمان چه هست و چه مصرفی دارد و چه خواهد شد، مثلاً قبلاً بگویند این ساختمانی که شما بسازید جزئی است از یک کارخانه بزرگ، یا مؤسسه‌ای که مثلاً آموزشی است، یا نظامی و یاقنی و این عمل شما بعداً این فایده را خواهد داشت یا اینکه ندانند، میگویند بازده کار کارگرانی که میدانند چه میکنند و به آن عمل و به نتیجه عملشان علاقمند شده‌اند و یا خودشان را صاحب کار و شریک در آن میدانند خیلی بهتر خواهد بود. با اینکه همان مزد و همان مزایا را خواهند داشت.

از جهت تاریخی میدانید که الگو و نمونه اصلی حکومت‌های جمهوری و مشورتی که ضد فردی و استبدادی است، خصوصاً در ادبیات و در تبلیغات غربی‌ها یونان است. در یونان و بعد روم مادامیکه جمهوری تبدیل به امپراطوری نشده بود، حکومت‌ها بصورت مشورتی و شورائی و جمهوری بود، حتی مدینه فاضله حکمای بزرگشان مثل ارسطو و سقراط و یا افلاطون هم، یک چنین اجتماعاتی را توصیف میکرد. ولی با این تفاوت که در یونان که نمونه دموکراسی و حکومت‌های دستجمعی بوده است، یک طبقه خاص یعنی فقط اشراف بودند که شرکت میکردند و اصلاً جامعه یونانی و جامعه رومی به دودسته تقسیم شده بود. پلین‌ها و پاتریسین‌ها، اشخاص عادی کاسبکار و برده و غلام و کارگر و زارع و غیره محلی از اعراب در حکومت نداشتند ولی اعیان و رجال و افاضل شهر اداره کننده امور بودند و همین روال و سنت، یعنی مجلس شوری یا حکومت شورائی اشرافی یا اختصاصی بعد از یونان در قرون وسطی و قرون جدید هم ادامه یافت. منتها چه کسانی بودند؟ همان لردها یا اشراف، صاحبان املاک و شهرها که با هم یکنوع مشورت و همکاری و هم‌رأیی داشتند و در واقع مجالس شیوخ را تشکیل میدادند. همین لردها یا دوک‌ها و صاحبان شهرها و دهات بودند که جمعشان را میگفتند ملوک الطوائفی و نه تنها مملکت را، بلکه شاه را هم اینها میگرداندند. حالا یا جدا جدا یا در مجلسی که بعداً شد مجلس لردها، یا مجلس شیوخ و سنا و به همین شکل ادامه داشت تا قرون معاصر. قرون جدید که انقلاب کبیر فرانسه اتفاق افتاد قبلاً هم پارلمان داشتند. قبلاً هم مجلس داشتند. منتها در پارلمان فرانسه بصورت دسته‌ای و طبقه‌ای رای میدادند. یعنی درباریان و اشراف یا وابستگان به شاه، یک رأی داشتند. کلیسا و علماء و روحانیون هم با هم یک رای داشتند. بقیه که اکثریت قریب باتفاق مملکت را تشکیل میدادند آنها هم با هم یک رای. طبیعی بود که همیشه بخاطر همکاری که بین دربار و کلیسا وجود داشت، ملت در اقلیت میماند و کلاش پس‌معرف بود. از خواسته‌های انقلاب

کبیر فرانسه این بود که آراء باید فردی باشد و هر دسته و صنفی بر حسب تعداد و جمعیتش وارد شود، که اینکار را هم کردند. این حکومت های دموکراسی یا ملی شورائی و یا دموکراتیک شورائی ملی را، اروپا و آمریکا هم دنبال سیر تحول حکومت های شورائی اختصاصی یا اشرافی یونان داشته اند. و این را هم اضافه میکنم که بهیچوجه من الوجوه چنین نیست که این نوع حکومت ها که داعیه شان این است که همه مردم و همه ملت مشارکت دارند، اختصاص به مغرب زمین داشته باشد، بطور نمونه ما در قرآن در دوجا میبینیم که ملل مشرق زمین در گذشته نوعی حکومت یا دخالت و یا مدیریت شورائی اشرافی داشته اند. حتماً این کلمه را شنیده اید که در مکه قبل از بعثت پیامبر و قبل از هجرت، اشراف قریش باهم یک مجلس مشاوره داشتند بنام دارالندوه که در خانه قصی بن کلاب در نزدیکی خانه کعبه تشکیل میشد. و آنها روی امور اصلی شهرستان یا مملکتشان یا قبیله شان و همچنین مقابله ای که باید با پیغمبر تازه مبعوث شده بکنند، در آنجا باهم مشورت میکردند. و حتی قرآن این کلمه منشعب از ندوه را بعنوان نادى درباره قوم لوط هم میگوید «و یاتون فی نادیهم المنکر» که نادى به معنی انجمن و باشگاه است اجتماعی برای تفریح و تفنن و تقسیم مثلاً غنائم و هم تصمیم گیری. در سوره سبأ هم آنجا که ملکه سبأ نامه حضرت سلیمان را دریافت میکند، چون نامه هم دعوت بوده و هم اولتیماتوم، اشراف و اعیان و درباریان را صدا میزند و میگوید: «یا ایها الملاء افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرأ حتی تشهدون» ای اشراف، ای رجال، درباره این تصمیم گیری و اداره این مشکل مملکتی و جامعه ای به من فتوی بدهید، تا بحال هیچوقت در هیچ امری از امور جاری مملکت تصمیم نمیگرفتم، قاطعیت نداشتم، مگر اینکه شما را حاضر کنم و از شما بپرسم. یعنی اینقدر موضوع مشورت و شوری طبیعی و قدیمی است که جزء خلق و خوی انسان قرار میگیرد. در ایران البته ما از این حق محروم بودیم و در دوران ۲۵۰۰ ساله استبداد جز دوره های خیلی کوتاهی، مثلاً بعد از جمله اسکندر و حکومت پارتها و اشکانیان یک مقدار هم بعد از اسلام در دوره های سامانیان و خوارزمشاهیان نوعی حالت ملوک الطوائفی وجود داشت و رؤسا و امرا و سرکرده ها باهم همکاری و معاضدت داشتند. نتیجه این معاضدت این بود که از قدرت مرکزی و قدرت شاه میکاستند و شاه دست نشانده آنها بود. غیر از دوره های کوتاه، بقیه ایام چه بدست کوروش و چه بدست اردشیر بابکان و مخصوصاً قباد و پسرش انوشیروان و بعدها سلاطین صفویه همیشه صاحب حکومت شاهنشاهی خود کامه بوده ایم. این نام نیکی که در دوره اخیر و گذشته اصرار داشتند روی آنها بگذارند (اینکه در تاریخ هم میگویند انوشیروان عادل به این دلیل است که نویسندگان تاریخ نیز همان دبیرها و مزدوران این سلاطین بودند.) و عظمتی که برای آنها قائل شدند برای همین است که آن حالت ملوک الطوائفی و دخالت سرکرده ها و امرا را از بین بردند و یکسره همه جا را تحت فرمان شاهنشاه قرار دادند. یعنی

رژیم ایران شاهنشاهی بوده و شاهان متعدد داشته ولی یکنفر در رأس آنها بوده که از آنها باج می‌گرفته و بآنها امر می‌کرده است. دیگر آنها حق امر و نهی و دخالت در کارها را نداشتند یعنی قدرت استبدادی مطلقه و هم خود کسامه بوده، یعنی تمام مملکت باید بکام آن شخص یا اطرافیان‌شان و دربارش بگردد و هم باید خودرای باشد، یعنی هر رای و نظری که خودش دارد باید اجرا شود و دیگران عمل نکنند.

تا اینجا بحث کلی مسئله بود. حالا می‌خواهیم ببینیم که این دولت، دولت حاضر، دولت خدمتگذار، دولت روسیاه چه کرده و چه باید بکند. در فرمانی که امام در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ بنام بنده، ولی البته بعنوان و بمنظور دولت صادر فرمودند— همانطور که میدانید و چندین بار هم در پیامهای تلویزیونی گفتم— خط مشی و دستورالعمل خیلی مشخص بود. اول استقرار در مکانها و مسندهای غصب شده. دوم براه انداختن و گرداندن و اداره مملکت، مملکت از هم پاشیده و افتاده و خوابیده. سوم انجام رفراندوم یعنی مراجعه بآراء عمومی و تصمیم گرفتن و مدرک گرفتن از مردم، که مردم این جمهوری اسلامی را قبول دارند. پس از آن تدوین قانون اساسی یعنی شالوده‌ریزی برای آن نظام شورائی دموکراتیک اسلامی. و بلافاصله دعوت و انتخاب مجلس مؤسسان که حالا بصورت مجلس بررسی قانون اساسی درآمد و بحمدالله مشغول هستند و یک ثلث— شاید از یک ثلث هم بیشتر، بین یک ثلث و یک نصف— انجام داده‌اند که امیدوارم هرچه زودتر و بهتر در جهت حفظ آزادی و حاکمیت ملی، البته زیر سایه و پرچم اسلام و هدایت رهبری اسلام و نظام توحیدی الهی موفق بشوند. و این کار را هرچه زودتر به منتهی الیه آن برسانند. این مشمول همان آیه «وامرهم شوری بینهم» یعنی دخالت و مدیریت اجتماعی و جامعه از پایین بی‌بالا است. مراحل بعدی انشاءالله انتخابات مجلس است، و بعد مجلس دولت و خودش را معین میکند و آن مجلس انشاءالله واقعاً منتخب و مبعوث و معرف قاطبه مملکت باشد، یعنی همه مملکت و همه مردم در آنجا بنحوی و بصورتی متساوی و عادلانه نمایش داده شوند و حضور و شهود داشته باشند. اما حالت دوم، یعنی مدیریت و مسئولیت از بالا بی‌پائین، همانطور که در ابتدای عرایضم گفتم، ما در ابتدا مواجه شدیم با این کمیته‌ها و شوراها که خودبخود مثل خیلی چیزهای دیگر، بعد از این انقلاب، داوطلبانه جوشیدند، و این از رحمت خدا و همت و قدرت و فداکاری ملت بود که از زمین چشمه‌هائی جوشید. گاهی وقتها فداکارانه مواضعی را که بعضی از این مواضع خطرناک هم بود بنحوی اشغال کردند و نگذاشتند که خالی بماند و دستگاه را تا آنجا که میشد حفظ کردند تا دکتر برسد و بیمار بتواند زنده بماند و کارش را انجام دهد. بعد دولتی آمد و نظامات و مقرراتی آورد و آهسته آهسته، خیلی از اینها به وظیفه و شغلشان برگشتند، ولی خیلی‌ها ماندند و هنوز هم در بعضی مؤسسات هستند و دخالت‌هائی میکنند که احیاناً نارواست و

سلب مسئولیت و مدیریت و مالکیت میکند. پس دولت ضمن اینکه معتقد و مصر است که کارکنان هر دستگاهی در مدیریت شریک باشند، علاقمند باشند و در پیشرفت آن مؤسسه همکاری کنند، یعنی بنحوی ضمن اینکه برای خودشان دستمزد و حقوق و تأمین معاش میکنند، همه خدمتگزاران جامعه باشند. ضمن اینکه ما خیلی معتقد و مصر باین مسئله هستیم، در عین حال موظف به آن هم هستیم که این دخالت و مشورت و رای دادن باعث نشود که حق دیگران از بین برود. ظاهراً شوری باشد، ولی باطناً دیکتاتوری باشد، باطناً هرج و مرج و نابسامانی باشد.

خوب چه کاری باید بکنیم؟ البته این از وظایف شورای طرحهای انقلاب بود و باید مطالعه و سنجیده شود. در هیچ جای دنیا چه قدیم چه جدید سابقه ندارد. یعنی آنجاهایی که منظم اند و دارند کار میکنند و زنده هستند. چه چپ، چه راست، چه فاشیست، چه سوسیالیست، چه کمونیست و غیره، همه جا مدیریت دستگاهها، مدیریت هر مؤسسه‌ای از بالا به پائین است. استفاده از نظر و مشورت مردم بصورت نظرخواهی میتواند. و خوب است. که از پائین به بالا باشد ولی انتخاب مسئول و مدیر و موظف همانست است که از بالا توسط آن دستگاهی که قبلاً از طریق رای گیری و شورا تعیین شده و دولت نامیده میشود صورت بگیرد. بنابراین آمدم مطالعه کردیم شاید دوسه ماه هم جمعاً از وقت شورای انقلاب و هیئت وزیران و کمیسیونهای متعدد را گرفت و آخر سر هم برای شورای انقلاب فرستادیم که از آنها هم نظرخواهی کنیم و مجموعه‌ای تدوین شده که بزودی در روزنامه‌ها انشاءالله درمیآید که بنام اصول تشکیل شوراهای کارکنان مؤسسات کشور است. اعم از بخش خصوصی و بخش دولتی، یعنی ما سعی کردیم در یک قالب واحدی تکلیف این عمل شورائی نوع دوم، را معین کنیم. این طرح مقدمه‌ای دارد که من همه مقدمه را میخوانم. چون در مقدمه خیلی مطالب گفته شده.

بموجب دستور الهی «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً» که راجع به همکاری و عمل اجتماعی کردن است، که این عمل با اجتماع کردن باعث میشود که بنسجمت و امنیت و خیر برسد، و بموجب دستور الهی «وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین» در مواردیکه مدیریت و یا اکثریت کارکنان آمادگی لازم را داشته باشند. یعنی هیچ اجبار نمیکنم، میخواهم بگویم آنجا که مدیریت مؤسسات یا اکثریت کارکنان بخواهند از چنین نعمتی و موهبتی استفاده کنند. آنوقت آن شورائی مصوب، و معقول و مفید است و دولت آن را به رسمیت می شناسد که باین ترتیب تشکیل شود. پس در مواردیکه مدیریت یا اکثریت کارکنان آمادگی لازم را داشته باشند، تشکیل شوراهای کارکنان مؤسسات را برای پیشبرد هدفهای جمهوری اسلامی مفید میدانم، یعنی همه در

خدمت جمهوری اسلامی اند. جمهوری اسلامی ایران شورای کارکنان هر مؤسسه و موجودیت آن را از یکدیگر جدا نمیداند و معتقد است که منافع کارکنان با منافع مؤسسه و منافع مؤسسه با منافع کشور و مردم در یک جهت است. و اصول زیر را برای تشکیل شوراهای توصیه مینماید. این شوراهای در چهارچوب قوانین مملکت و مقررات مربوطه فعالیت میکنند، یعنی شوراهای مدعی مملکت و قوانین نمیتوانند باشند. بلکه در همان چهارچوب هستند. تابعی هستند از مقرراتی که بر مملکت و بر امت و جامعه حاکم است. بعد از مقدمه گفته میشود. هدف از تشکیل شوراهای ایجاد تفاهم و همکاری بیشتر بین کارکنان و مدیریت است. همانطور که در آن دوآیه، چه آیه ای که خطاب به جمع مردم بود و چه آن آیه ای که خطاب به پیغمبر بود، هدف ایجاد تفاهم است تا از نان خودشان بدیگران بدهند. اگر کسی در این بین مورد تجاوز قرار گرفت پشتیبانی و حمایت آن برآیند. عفو و بخشش بر آنها حکومت داشته باشد، و با هم همکاری کنند و گذشت داشته باشند و امور یکدیگر را با تفاهم انجام دهند. هدف از تشکیل شوراهای ایجاد تفاهم و همکاری بیشتر بین کارکنان و مدیریت در جهت پیشرفت مطلوب کارکنان و مؤسسه است. یعنی خیرش معلوم است، هم به کارکنان و هم به مؤسسه میرسد، برای خدمت هر چه بیشتر هر دوی آنها به جامعه با رعایت حقوق حقه کارکنان. خوب حالا با این هدف آن مقدمه چگونه تنظیم شود که بتواند مفید واقع شود؟ یعنی همانطور که در مورد مصالح ساختمان هم عرض کردم، در خط صحیح بیفتند؟ آنوقت باید حتماً همه ی آنها در یک جا جمع شوند و رأی بدهند. نه در یک اطاق در بسته بلکه در مجمع عمومی. مجمع عمومی چه کار میکنند؟ شورائی انتخاب میکنند. این شورا برای چه کاری است؟ برای هماهنگی. پس شورای هماهنگی است و همه کارکنان در آن شرکت خواهند داشت. این شوری برای هماهنگی چه کار میکنند؟ اگر عده شان کم باشد، خوب میتوانند مستقیماً شرکت کنند. یا اینکه نمایندگان معین میکنند که آن نمایندگان وظایفشان باز در این اصول گفته شده که علاوه بر تشکیل جلسات منظم و تعیین نمایندگان منتخب مورد قبول اکثریت، شناساندن و تعلیم و راهنمایی میباشد.

آنها باید خواسته ها و مشکلات کارکنان را بررسی کنند و از حقوق حقه آنها دفاع کنند.

تا اینجا مربوط بخودشان میشود و باید هم بصورت اجتماعی باشد. همان سیستم از جمع به مدیر. آنوقت سرویس دادن مشورتی و ارائه راه حل های بهبودی برای حفظ و توسعه مؤسسه و بالاخره حضور و همکاری با مدیریت مؤسسه بدون آنکه این حضور و همکاری سبب دخالت های بیقاعده و هرج و مرج و سلب مسئولیت شود.

البته آنوقت هر دستگاہی اعم از بخش خصوصی یا بخش دولتی، بر حسب اینکه چه

وظیفه و چه شرایط اقتصادی داشته باشد، در این قاعده و در این ضوابط کلی و اصولی، میتواند برای خودش شوراهائی تشکیل دهد. بطوریکه این شورا آن دو حالتی را که قبلاً عرض کردم انجام بدهد.

چندی قبل کنفرانسی از معاونین و روسای سطح بالای وزارت خانه ها تشکیل شد و پشت سرش انتخابات داخلی کوچکی شد. بعنوان تحرک ادارات، یعنی از حالت کمبود و کم کاری که در بعضی قسمت ها وجود دارد و از بی تکلیفی بیرون بیاید. و ما فکر کردیم راه حلها را از خود کارکنان پرسیم که خود آنها بگویند چه اشکالی دارند و بچه دلیل، چه دردی دارند و آن درد چگونه باید دوا شود؟ پرسشنامه هائی تنظیم شده که این پرسشنامه ها را بوزارت خانه ها و ادارات کل میفرستیم که آنها هم بین همه کارمندان و کارکنان پخش کنند تا هرکسی آزادانه نظرش را بدهد. منتها آنوقت جمع آوری این نتایج و نظریات و رسیدگی به گفته ها و خواسته ها و بعد برگرداندن راه حلها و دستورها و رهنمودها از طریق همین شوراهائی که واقعاً براساس عدالت و قسط و همگامی و بدون حاکمیت یک اقلیت بر دیگران، بوجود آمده است صورت بگیرد و امیدواریم که به این هدف برسیم.

و در هر حال این وظیفه خدمتی بود که دولت بر خودش واجب میدانست. و پیروی از قرآن و نظام توحیدی اسلام و ناموس طبیعت و خلقت عملی انقلابی است و امیدواریم که این عمل انقلابی مورد پذیرش و همکاری تمام مردم بصورت فرد یا بصورت دسته جمعی قرار بگیرد و مقدار زیادی از مشکلات و نابسامانی ها و هرج و مرج های مملکت که در اثر تشتت آراء و افکار و تحلیل ها و نظریات و تعدد مراکز تصمیم گیری است از میان برود. یعنی مردم واقعاً دخیل و مدیر و شریک باشند ولی بصورت صحیح عادلانه، متساویانه و با حفظ حقوق همگان. و انشاءالله که گامی و قدمی باشد و بلطف خدا و توکل بر او «ومن یتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین» (و توکل بخدا یعنی حساب کردن مردم)، به نتایج مفیدی برای همه مملکت برسیم. خدا حافظ شما.

آخرین مصاحبه تلویزیونی

(۵۸/۸/۱۵)

س — جناب آقای بازرگان همه میدانند در چه شرایط سختی نخست‌وزیری ایران را قبول کردید و حالا هم محققاً همه می‌خواهند بدانند در شرایطی این چنین، چرا استعفا داده‌اید و آیا این اقدام شما با اشغال سفارت امریکا در ارتباط هست یا خیر؟

ج — از طرح این سئوالتان متشکرم، چون چنین سئوالی را مدت‌هاست خیلی‌ها دارند و اصرار داشتند که بنده جواب بدهم ولی مناسب نمی‌دانستم و حالا فرصتی است که جواب بدهم و جوابم هم خیلی کوتاه است، از قسمت اخیر سئوالتان شروع می‌کنم. هیچ‌گونه ارتباطی این استعفا با جریان اخیر اشغال سفارت نداشته و همانطور که در عبارت استعفا آمده این موضوع سابقه ۹ ماهه دارد. از ۹ ماه پیش این مطالب و این عوامل وجود داشته و توضیحات مکرر و بیانات مکرر با امام داشته‌ایم و این دو ضرورتی که من می‌گفتم یکی وحدت کلمه و یکی وحدت مدیریت حرف همیشگی همکاران و خود من است، منتها بتدریج که اوضاع مشکلترو شرایط دشوارتر میشد این ضرورت بیشتر میشد. درست ۱۴ روز قبل در شورای انقلاب گفتم اگر آقایان اطلاع و اعتراف باین دارند که مملکت در شرایط بسیار دشواری قرار گرفته که لب‌پرتگاه است، من مطلبی دارم که بگویم اما اگر این اطلاع و اعتراف را ندارید حرفی ندارم گفتند: بله، گفتم، خوب اگر شما قبول دارید در این شرایط هیچ راهی جز این نیست که تمام قوا و تمام عوامل و عناصری که معتقد به انقلاب هستند باید باهم همکاری بکنند، نه تنها انتقاد، مخالفت، کارشکنی، مزاحمت و ایراد نباید باشد بلکه همه باید خودشان را موظف بدانند که با آن هیاتی، یا آن سیستمی و یا آن فرد و دستگاهی که مسئول اداره امور مملکت است، با تمام قوا همکاری کنند. و گفتم که با وضع موجود صریحاً اعلام خطر و اعلام عجز می‌کنم، با این وضع که عناصر و عوامل موجود حتی دوستان و موافقین بجای همکاری و هماهنگی و مساعدت هرکس بسوی خودش می‌رود و احیاناً مخالفت و کارشکنی میکنند با این ترتیب اعلام می‌کنم که این دولت عاجز از حل مسئله و مشکلات است.

س: خیلی از مردم و کارمندان دولت از خبر استعفای شما ناراحتند وظیفه آنها چیست و چه عکس‌العملی باید انجام بدهند؟

ج: البته استعفای بنده نه علیه امام و نه علیه انقلاب بوده نه علیه کسانی که طرفدار انقلاب و دست‌اندر کار هستند که حالا مثلاً اینها بیایند به پشتیبانی دولت قبلی و علیه هیاتی یا فردی یا دستگاهی که مأمور اداره شده جبهه بگیرند. بنظر بنده خوشبختانه اساس، بعد از خدا که رهبر اصلی و پشتیبان کار بوده رهبر انقلاب امام خمینی هستند و راهی هم برای پیشرفت کار جز در خط امام بودن و همان راه را ادامه دادن وجود ندارد. بنابراین باز هم باید ادامه داد، انجام وظیفه کرد، دست بدمست هم داد و سعی کرد مملکت در جهت صحیح و طرف استقرار جمهوری صحیح برود. البته اگر ایرادی یا انتقادی باشد باید گفت ولی خیلی فرق است بین انتقادی که با حسن‌نیت و قصد همکاری و رساندن مطلب بطرف باشد با انتقادهائی که دولت ما متاسفانه با آن مواجه بود. انتقادات خصمانه باید تبدیل به راهنمایی و تذکر شود.

س: آیا شما در ترکیب جدید شورای انقلاب شرکت خواهید داشت یا مسئول خواهید بود؟

ج: من اطلاعی ندارم، تنها اطلاع بنده همین است که همه در رادیو و تلویزیون شنیدیم. حتی اعلام امام بشورای انقلاب را من هم از رادیو شنیدم و مستقیماً چیزی نه برایم فرستاده شده بود نه خوانده بودم. حالا آیا شرکت داشته باشم و یا نداشته باشم نمیدانم بستگی باین دارد که چه بخواهند. ولی آنچه میتوانم بگویم، که در تلویزیون هم قبلاً گفته بودم، فکر میکنم دوماه قبل بود که دست جمعی هیات دولت و شورای انقلاب خدمت امام بودیم. آن موقع هم ما میگفتیم که باید مسئولیت مشترک باشد و برای حل مشکل آقایانی که بما ایراد میگیرند و احیاناً کسانی که بنام آنها راه خودشان را پیش میگیرند و تبعیت و دستور از دولت ندارند، کسانی بیایند عهده‌دار کار شوند که از آنها حرف شنوائی داشته و با آنها کار بکنند ما هم یعنی (همه وزرا این را می گفتند) اگر از ما هم خواستید وزیر بشویم، معاون بشویم، مدیرکل بشویم، عضو بشویم، ما هم برای همکاری حاضر هستیم. بنابراین این فکر گمان کنم باز هم موجود است و اگر کاری بخواهند آنها حاضرند. یک نکته را هم در همین جلسه ۱۴ روز پیش در شورای انقلاب اضافه کردم. باز گفتم فرق ما با دیگران این است که اگر از ما همکاری خواستید کمک می‌کنیم، اگر راهی که رفتید راه درستی بود، مساعدت میکنیم، کمک میکنیم و اگر بنظر ما بد آمد، انتقاد نخواهیم کرد، مخالفت نخواهیم کرد، احساس میکنم بعد از این هم رویه دوستان و رفقا همین خواهد بود.

س: بعقیده شما اداره مملکت بچه صورتی درخواهد آمد، فقط شورای انقلاب یا نخست‌وزیر دیگری؟

ج: دستور امام که این بوده، بیش از آنچه همه شما از رادیو تلویزیون شنیده‌اید من هم چیز دیگری شنیده‌ام. ظاهراً دستورشان، خطابشان به شورای انقلاب جمهوری، ضمن یک ترکیب جدید، نه شورای انقلاب گذشته، نه دولت گذشته بلکه شورای انقلاب جمهوری است، و مخصوصاً ایشان در این عبارت که این دولت را و این هیات را و این ماموریت را در مرحله اول عمل انتقال عنوان کردند حرفی بود که من همیشه می‌زدم، می‌گفتم که دولت ما دولت انقلاب بآن معنایی که میخواهید نیست. دولت انتقال است، دولت موقت است و دولت انتقال وظیفه اش این است که وضع را از آن مرحله سابق نظام شاهنشاهی بنظام کمال مطلوب و خواسته همه برساند، و خیلی خوشم آمد یعنی در دل خودم مسرور شدم که همین عبارت را، همین مطلبی را که گفتم، در برابر آنهایی که میگفتند چرا انقلابی نیستی، چرا قاطع نیستی، چرا گام بیگام میخواهی بروی و من جواب میدادم که عمل ما انتقال از یک حالتی به حالت جدید است، نباید شما توقع داشته باشید که تمام خواسته‌هایتان را این دولت در این برهه کوتاه از زمان انجام بدهد، دیدم در این زمان عینا همان کلمه و همان ماموریت آمده که این هیات جدید وظیفه اش همین تسریع انتقال است. انتقال از وضع گذشته و فعلی بآن وضع مطلوبی که مملکت قانون اساسی داشته باشد، رئیس جمهوری داشته باشد، مجلسی داشته باشد منتخب مردم و دولتی منتخب و مسئول در برابر آن مجلس که دیگر هر کسی توقع نداشته باشد و هر کسی فشار نیاورد و بازخواست نکند و دولت تکلیفش را بداند که با چه کسی طرف است، به چه کسی باید حساب پس بدهد و از چه کسی باید دستور بگیرد و چه کسی باید پسندد یا نپسندد. باید هر چه زودتر بآن مرحله برسیم. در این وضع فعلی که همه خودشان را صاحب خانه و صاحب منزل و صاحب نظر و صاحب رای میدانند، هیچکس نمیتواند کار اساسی انجام دهد.

س: پس با این همه مشکلات شما وضع مملکت را در آینده چه جوری می‌بینید؟

ج: والله اعلم، خودتان میدانید.

س: یک سؤال دیگر میخواهم بکنم و آن اینکه مشکلات اصلی و اساسی شما و

کابینه‌تان در این مدت ۹ ماه مهمترینش چه‌ها بود که واقعا کارباینجا کشید؟

ج: در همین نامه استعفا همه اینها منعکس است، نه تنها در نامه استعفا، تقریباً در

تمام پیامهای تلویزیونی من و شاید تمام سخنرانیهای مختلف میگفتیم که یک مانع و مشکل

از خارج است با سوءنیت و یک مانع و مشکل از داخل با حسن نیت. من همیشه میگفتم من

بعوامل داخلی خیلی بیش از عوامل خارجی اهمیت میدهم و اساس را روی همین میدانم، و

لازم هم نیست که اگر عوامل داخلی مزاحمتی و مخالفتی و اشکالی دارند این را ناشی از

سوءنیت بدانم نه، نوع انقلاب ما، و حالت و وضع طبیعی آن ایجاب میکرد و

ایجاب میکند که اینطور باشد. بنابراین هرکس جای بنده باشد و جای بیاید باین برخواهد

خورد که بیشترین عمل و بیشترین وظیفه اش این است که این حالت تعدد مراکز قدرت، تصمیم گیری، بی نظمی بی اساس و هرج و مرج را از بین ببرد. و مملکت را روی یک گردش و روال منظم و صحیح بیندازد.

س: سوال دیگر این است که نسبت به همکارانتان در کابینه چه احساس میکنید؟
ج: همکاران را چون بیشتر خودم انتخاب کرده بودم (و ناچار هم بین کسانی که با آنها سابقه دوستی و همکاری صنفی و خویشاوندی داشتم انتخاب کردم)، از اول روابط ما روابط دوستانه و صمیمانه بود. البته یکی دوسه تایی آنها غریبه بودند که بعد آمدند ولی اینها هم تقریباً مثل سایرین شدند و برخلاف آنچه که بعضی ها میگفتند و برخلاف آنچه که از قول آقای دکتر سامی نقل کرده اند، در هیچ کابینه ای در ایران باین درجه صمیمیت وجود نداشته، و اختلاف و دسته بندی بهیچوجه وجود نداشته، من بهترین خاطره را از روح صمیمیت و همکاری و تفاهم داشتم و بازهم خواهم داشت.

س: من یک سوال دارم، فکر میکنم در زمان بعد از انتخاب نخست وزیری شما شاهد بودم که میلیونها آدم شما را تأیید کردند، میخواهم بدانم مشکل شما کی ها بودند؟ ملت بود؟ دولت بود؟ نمیدانم از جهت دیگری بوده؟، از خارج بوده؟، از داخل بوده؟ و بهرحال یک فشارهایی بر شما بوده که شما استعفا داده اید، اگر میشود بطور واضح باین مسائل جواب بدهید.

ج: البته ما دشمن و مشکل داشتیم، دشمن خارجی، در رأسشان اسرائیل را میگذارم و کسانی که در شرق و غرب در نظام گذشته متمتع بوده اند. در همسایگان ما هم کسانی که احساس یا احتمال زیان از انقلاب اسلامی را دارند بودند. در داخل، احزاب افراطی چپ بودند که نه تنها در این دوران انقلاب بلکه از آن وقتی که من وارد عمل اجتماعی شدم، در دانشکده فنی و بعد در سازمان آب تهران و شرکت نفت و هرجا که بودم، اینها موانع ما بوده اند. و در این دوران هم در گنبد اینها بودند، در تهران بودند، در کردستان هم هفت و هشت دسته هستند، دستجات مختلف، اینها می شوند دشمنان داخلی ولی اینها مجموعه شان تعداد مهمی نبودند، موثر نبودند و براحتی میشود اینها را دفع کرد، بیشتر مشکلات ما از داخل و از دوستان بود. منتهی من کینه ندارم و عیب هم بآنها نمیگیرم، یک مقدار روی تشخیص شاید (بعقیده ما) غلطی که داشتند، ولی بیشتر، طبیعت انقلاب ما اینطور ایجاب میکرد. من مکرر گفته ام یک نظام ۲۵۰۰ ساله وقتی عوض میشود مشکلاتی دارد. در این مدت با اینکه شاه رفته، رژیمش وژگون شده، ولی بهیچوجه قوایش کاملاً از بین نرفته، بلکه یک شوک روانی به او دست داده. مثل کسی که مشتی به سرش بزنند و گیج بشود و بیفتد اما بعد از چند دقیقه ای که بلند میشود همان آدم است با همان دست، با همان مغز، با همان شیطنت، با

همان وسائل و با همان پول و با همان ایادی دوباره کار می کند. این پیروزی ما یک چنین پیروزی بود، و از همان عواملی که بخاطر آن جشن گرفتیم و خوشحال شدیم همان وسیله بدبختی ما شد. این ارتشی که اینطور یک مرتبه سقوط کرد و اسلحه‌ای که در دست مردم افتاد، در دست دوست و دشمن. این دلیل و نشانه و عامل چون از دست دشمن خارج شد همه جشن گرفتیم. اما همین مقدمه و وسیله بدبختی‌های امروزمان و آینده‌مان است. هیچ جای دنیا انقلابها اینگونه نبوده، انقلابهای دنیا همیشه جمعیتی و یا یک دیکتاتوری، حزبی یا یک نظامی، یا یک کسی می آمده با نیروی خودش کار را ادامه میداده. انقلاب ما نوع خاصی است و بعلاوه روح استبداد و روح ضد دموکراسی، روح ضداسلامی از ۲۵۰۰ سال باین طرف یا از ۱۴۰۰ سال باینطرف وجود داشته. شاه رفته، مستبد اصلی رفته، ولی جوجه مستبدها هستند. و وقتی می گویم جوجه مستبدها مقصودم کسانی نیستند که بنام ساواکی و یا درباری و یا مزدور کار میکنند. نه، خود بنده هم از کجا معلوم که با این وضع یک مستبد نباشم! روح استبداد، فکر استبداد، فکر ضد آزادی، فکر خودخواهی و این علاقه‌ای که مردم دارند که همه کارها را دولت باید بکند و ایراد میگیرند که چرا دولت این کار را کرد و این کار را نکرد و دولت را مقصر می دانند، این روح استبداد، این طرز فکر استبدادی است. این از بین نرفته. بنابراین انقلاب را که باین سرعت صورت گرفت تشبیه هم می کنم به مریضی که یک غده ۴ کیلویی از دلش، از معده‌اش بیرون می آورند، چنین بیماری همه چیزش مختل است، و نمیتواند بطور عادی کار کند. بلکه ماهها زمان لازم دارد. یک چنین انقلابی در ایران شده. نظام کهنی و ازگونی شده، طبیعی است که بی نظمی و هرج و مرج و اشکال و اختلاف بدنبالش بوجود بیاید. و همیشه وعده و امیدی که میدادم این بود که مقایسه کنید چه بوده و حالا چه شده و آیا در جهت نظم و اساس میرویم یا نه، اگر داریم منظمتر میشویم باید خوشحال باشیم.

و فکر میکنم این پیش آمد اخیر، که قبول کردند یک دستگاه واحد مملکت را اداره کند و این دستگاه شامل سپاهیان انقلاب، کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب باشد، خارج از این دستگاه هیچ رئیس، هیچ فرماندهی، هیچ تصمیم گیرنده‌ای و هیچ ترمز کننده‌ای وجود نداشته باشد، اگر واقعا باین صورت دربیاید، این میشود عروسی سوم بنده!! چه خودم باشم، چه نباشم. و باید خوشحال باشیم و هیچ چاره‌ای هم جز این نیست و اگر این وضع پیش نیاید تمام عوامل چه عمامه بسر، چه کلاهی، چه حزبی، چه غیر حزبی، اگر نیابند و یک قالب و طرح واحد، مدیریت واحد نریزند مسلماً مملکت متلاشی خواهد شد و انقلابمان بشمر نخواهد رسید.

س: سؤال دیگری داشتم و آن اینکه قبلاً فرموده بودید اگر من استعفا بدهم عروسی دوم خواهد بود! حالا میخواهم بدانم واقعا در شرایط فعلی که استعفا داده اید واقعا عروسی

از روز اول مواجه شدیم با مخالفت‌ها و مزاحمت‌های دشمنان. حالا من به دوست کاری ندارم، آن را بعد خدمتشان میرسم. چه احزاب افراطی چپ داخلی و چه دشمنان خارجی، مخصوصاً در نقاط سرحدی و شهرستانهای دور و بر و هنوز هم دائماً و زیادتراً مزاحمت ایجاد میکنند. بطوریکه اصولاً مجال نفس کشیدن و فکر کردن برای این دولت وجود نداشت. بقول شاعر که مصرع دوم شعرش را من نمی دانم و یادم نیست میگوید: ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم. البته عامیانه میگوییم کی شد که بی سرخرزندگی کنیم. ولی خوب اصلش این است که واقعا از مردم و از شنوندگان میخواهم پرسم که آیا این راست است یا نه؟ آیا ابلیس گذاشت که ما بندگی شما و خدا را بکنیم؟ حساب بکنید از ۲۴ ساعت شبانه روز، یا فرض کنید از ۱۵ ساعت بیداری و غیر خواب و خوراک واقعا چند ساعتش اختیار با خودمان بوده (اختیار دولت) و چه امکاناتی میتوانستیم داشته باشیم؟ ولی یک وظیفه دیگری هم باز خودمان بخودمان دادیم (و یا پیش آمد) و آن وظیفه بهیچوجه صد در صد انجام نشده، مقداری اش انجام شده (ولی همان شاید خدمت اصلی است) و آن بیرون آوردن مملکت از آن حالت بعد از اعتصاب و از آن حالت آشفتگی، پراکندگی، نابسامانی و از هم گسیختگی و هرج و مرج است. مملکتی که قبلا هم گفته بودیم نه تنها با دوتا ماما سر بچه کج درمیآید بلکه صد تا ماما داشت!! شهرهای صد کلانتری که الحمدلله روز بسروز هم زاد و ولد میکنند! مملکتی که هیچ سر و سامان و مدیریت واحدی ندارد این را بیندازیمش در خط و کانال نظم و اساس و زندگی مرتب. شاید بزرگترین صدمه‌ایکه به ما زده میشد و نراحتی و خستگی که پیش میآمد همین تعدد مراکز تصمیم گیری و تعدد مراکز بازخواست و دخالت بود. اما شب که خانه میآمدیم یا آخر هفته میگفتیم خوب این لازمه دوران انقلاب است قسمت ما این است، یواش یواش و انشأالله خوب میشود. انشأالله نخواهیم مرد و زنده خواهیم ماند و می بینیم آن روزی را که مملکت بالاخره تکلیفش معین باشد. مجلس دولتی را معین بکند، مردم هر حرفی دارند، هر خواسته‌ای دارند، هر ایرادی دارند، هر نظری دارند پس از انتخابات مجلس از طریق وکلا به مجلس بیاورند. مجلس هم طبق نظر اکثریت دولتی را معین کند. این دولت هم تکلیف خودش را بداند، اولاً قانون اساسی جلویش باشد و قوانین و مقرراتی هم از مجلس گذشته باشد و این قوانین را جلوی روی خودش بگذارد بعد هم باز خواست کننده همان مجلس باشد و هر وقت مجلس گفت برو او هم برود و هر وقت هم گفت بمان بماند و یک حکم و یک خدا در مملکت و یک قانون و یک مجلس و یک دولت و یک محور باشد. شب وقتی سر می گذاشتیم بر رختخواب آرزو این بود که انشأالله چنین روزی بیاید و حالا خیلی متأسفم که بعد از نه ماه که میخواهیم برویم این آرزوی ما تحقق پیدا نکرده بلکه با نگرانی هم نوام است و آن نگرانی این است که میبینیم با این مجلس بررسی نهایی قانون اساسی و تغییرات عمیقی که در قانون اساسی داده‌اند بیم این میرود که بعد هم باز

مملکت چند قطبی بشود. مملکتی باشد که باز کسی تکلیف خودش رانداند و عوامل متعددی روی دولت و روی مسئولین عمل بکنند؛ قطب اداری، قطب سیاسی، قطب دینی، قطب نمیدانم اقتصادی، و ما با این نگرانی بزرگ خداحافظی میکنیم که مملکت بعد از تصویب قانون اساسی باز هم دچار هرج و مرج و بی تکلیفی باشد و حاکمیت ملت که جانشین خدا است - خدا و خلق - وجود نداشته باشد، بلکه حاکمیت طبقاتی - ولو طبقه روحانی - وجود داشته باشد. این آن نگرانی است که ما داریم و امید داریم که برطرف بشود.

ثالثاً ضمن این پیام خداحافظی علت استعفا را خواستم عرض کنم. این هم نه برای خودخواهی که بخواهیم از خودمان و خواسته‌مان حرف بزنیم، بلکه این را مطالبه میکنند، می‌پرسند، مدت‌هاست، هفته‌ها و بلکه ماهها است که این مسئله استعفاء دادن و یا ندادن سرزبانها و یا سرقلمها است. و حتماً هم همه شما میخواهید بدانید که علل و عوامل استعفای دولت چه بوده؟ آیا این عمل ما سستی و خیانت بوده؟ یا برعکس خدمت و وظیفه بوده است؟ البته علل زیادی برای این استعفا میتوان گفت (که میگویند و تصور میکنند). یک علت که این اواخر گفته یا تصور شده این است که حمله و تصرف سفارت امریکا و گفت و شنوهای بعد از آن و این جریانها باعث استعفا و سقوط دولت شده است!.. بهیچوجه من الوجوه این صحیح نیست. من متن استعفا را با آنکه شنیده‌اید باز هم میخوانم، مسئله خیلی قدیمی تر از این زمان اخیر بوده و حتی ۱۴ یا ۱۶ روز قبل - اول آبان - که شورای انقلاب بطور عادی تشکیل شده بود بنده وارد شدم و اجازه صحبت خواسته و گفتم اگر آقایان اطلاع و اعتراف باین دارند که مملکت ما الان در بحرانی ترین وضع و مواجهه با شدیدترین مشکلات است، و وضعی دارد که اگر تمام نیروها دست بدست هم بدهند و بخواهند نجات بدهند و ما را به پیروزی نهائی برسانند باز هم کم است، اگر این را قبول دارید من عرایضی دارم، اگر نه که هیچ، گفتند: بله قبول داریم. گفتم وضع این است و صریحاً از طرف دولت هشدار میدهم و اعلام خطر و اعلام عجز میکنم که با وضعی که بر مملکت حاکم است و با این مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها و مزاحمت‌ها، با این وضع که - بدشمن کار نداریم - دوستان و طرفداران انقلاب و رهروان امام بعوض مساعدت و همکاری و یکرنگی و یک راهی هر کدام راه خودشان را میروند، و احياناً مخالفت و مزاحمت تولید میکنند، باین ترتیب بهیچوجه من الوجوه ما پیش نخواهیم برد بلکه در لبه پرتگاه هستیم. و راه حل و چاره‌ای ندارد جز اینکه یا امام شریف بیاورند تهران و رأساً همه کارها را بعهده و زیر فرمان خودشان بگیرند که دیگر اختلافی و تشتتی در کار نباشد و یا کار را به کسانی که الحمدالله داوطلب و مدعی هم هستند و وسائل و اختیارات و روزنامه و دسته و کمیته در زیر فرمانشاهت بدهند. که اینها باهم هماهنگی و همکاری داشته باشند. بعد بحث‌هایی شد و طول کشید. عین آن مطالب در

بکنید و ببینید کلماتش از کجا و از چه عمقی — عمق دل و عمق زمان — سرچشمه میگیرد: البته بعد از عنوان و مقدمه و ادای احترام بامام «پیرو توضیحات مکرر گذشته» — این حقیقت است خودتان هم شاهد هستید که گفتیم — «ونظر باینکه دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفت‌ها و اختلاف‌نظرها، انجام وظائف محوله و ادامه مسئولیت را برای همکاران و اینجانب» — همکاران که میگوییم یعنی وزراء، معاونین، مدیرکل‌ها، مدیران و سایرین — «مدتی است غیرممکن ساخته» — بنده جسارت نمیخواهم بکنم، آقایان وزراء را من با دندان نگهداشته بودم. مثل گربه که بچه‌اش را با دندان نگهدارد و اینطرف و آنطرف میبرد، قربان صدقه میگفتم! آقا حالا نه، دوروز هم کار بکن انشاءالله که درست میشود — و «در شرایط تاریخی و حساس حاضر نجات مملکت» — این هدف ما است — «و به ثمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت» — متأسفانه وحدت مدیریت را فقط ما میگفتیم و دیگران باین توجه نداشتند که مملکت را بدون وحدت مدیریت نمیشود اداره کرد. این مثل راه به انواع مختلف شنیدید که ماما که دوتا شد سر بچه کج درمیآید. بقول آقای دکتر بهشتی میگفت «اصفهان‌ها میگویند آشپز که دوتا شد غذا یا شور میشود یا بی نمک». ناپلئون هم گفته بود یک فرمانده بد بهتر از دو فرمانده خوب است. ولی ما مصداق تمام اینها بودیم. هرچه ما داد میزدیم که یک مدیریت باید باشد، نمی شد — «بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمیباشد، بدینوسیله استعفای خود را تقدیم میدارد.» — چرا؟ برای اینکه ما مانع نباشیم، شعری است که حافظ میگوید (و بنفس خودش خطاب میکند)، شعرش یادم نیست؛ ... ای تن، تو بین دل و خودت حائل شده‌ای، ما دیدیم که دولت حائل مابین ملت و مطلوبش شده — «تابنحوی که مقتضی میدانند کلیه امور را در فرمان رهبری بگیرند یا داوطلبانی را که با آنها هماهنگی وجود داشته باشد مامور تشکیل دولت فرمایند».

البته این نامه هفت هشت سطری میتواندست هفتاد صفحه بشود، ولی عمداً باختصار گذرانده شده، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. فاعل دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفتها و اختلاف‌نظرها و علتش را نگفتم و نخواستیم هم بگوئیم. اینها روی سوهنیت است؟ نه، بارها از خود بنده شنیده‌اید که طبیعت انقلاب ما و لازمه عمل معجزه‌آسایی که ملت ایران بعد از هفتاد و چند سال باسیر تحول و مراحل مختلف برهبری امام خمینی انجام داد، (ولی این مرحله نهائی اش خیلی برق‌آسا و شدید بود)، این سرعت پیروزی و این عظمت و وسعت عمل لازمه اش چنین چیزهایی هست. ما گله نداریم، ایراد نداریم، لازمه اش این است. ولی خوب، متأسفانه دیگران این درک ما و این درد ما را نداشتند. بنابراین وقتی کار به آنجا میرسد که ما نتوانیم کار کنیم و بعد هم مملکت احتیاج داشته باشد، یک راه بیشتر نمیماند و آن راه استعفا بود. این استعفای ما نه اعتراض و اعراض بود، نه گله بود و نه منت.

بهیچوجه ما منت بر کسی نمیگذاریم. دلمان میخواست، هدفمان این بوده— البته باین نرسیدیم— همانطور که در سوره انسان میفرماید «انما نطعمکم لوجه الله» هم دلمان میخواست و هدفمان این بود که برای روی خدا و رضای خدا این کار را بکنیم. «لانرید منکم جزاء ولاشکورا» توقع پاداش و جزا نداشتیم. بسیاری از وزراء و استناداران حقوق نگرفتند. یک روز خیلی ناراحت شدم، کسی طعنه زده بود، ایراد گرفته بود، که فلان کس گفته تیمسار ریاحی وزیر جنگ مریض است، ولی پسرعموی من یا دیگری او را در اروپا دیده. خوب، اولاً ایشان رفته بود در اروپا برای معالجه و الحمدلله مرضی که خودش فکر میکرد نبود. خودش هم گفت دکترها در اینجا میگویند سرطان مغز است. برای این رفته بود آنجا و بعد هم که رفت دیناری حقوق نگرفت. حقوقش را که حواله شده بود پس داده بود و استتکاف داشت. گفتم خیلی خوب ما وظیفه مان این است که حقوق شما را بدهیم، شما هرچه دلتان میخواهد بکنید. نه تنها این، بلکه لایحه قانونی گذرانده بودیم که کسانی که زندان بوده و در دوران گذشته از بازنشستگی محروم بوده اند، حقوق بازنشستگی شان پس داده بشود و این البته شامل خیلیها میشد، از جمله شامل ایشان هم میشد ولی ایشان چکی را که بابت حقوق بازنشستگی دوران بعد از محکومیت زمان مرحوم دکتر مصدق تا پیروزی انقلاب به ایشان داده بودند یکجا و تمام و کمال به بنده پس دادند و من هم مستقیماً به حساب صندوق کمک بدولت واریز کردم. عده ای حقوق نگرفتند، (عده زیادی مخصوصاً بین آنها که خویشاوند خود بنده بودند). ما جزائی نگرفتیم و انتظار تشکر هم نداشتیم و بعد از این هم نداریم و آنچه میتوانستیم انجام دادیم. ضرب المثلی است در فرانسه، البته ذائقه و مشرب فرانسوی است و بعد هم پیاس اینکه ۷ سال من در آنجا تحصیل کرده ام و خودم را بفرمایش علی که فرمود: «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا» مدیون آنها میدانم، ولو اینکه بگویند غرب زده است؟! مثلی است که میگوید زیباترین زن جهان بیش از آنچه دارد نمیتواند هدیه کند. همکاران ما هم آنچه علم و تجربه و عقل و فهم و شعور و فکر و وقت و نیرو و توان داشتند در طبق اخلاص گذاشتند. تا آنجا که حتی یکی از همکاران (که همین جا تشریف دارند)، روزی که من تکلیف کردم قبول این مسئولیت را بکنند— البته بعداً بمن گفت— قصد داشت آن روز برای عوارض قلبی به بیمارستان برود و دکتر گفته بود که باید زودتر بروی، ولی آمد و قبول خدمت کرد. یعنی آنچه توان و نیرو داشت، تا اینکه هفته قبل در جلسه هیئت وزیران دچار آن ناراحتی شدید قلبی شد و بعد چهار پنج شبانه روز در «سی سی یو» خوابید. وزرا و همکاران ما اینطور بودند. آنچه توان داشتیم گذاشتیم، به انتقاد و حق بازخواست هم ایراد نداریم، فقط میگوئیم تنها شورای انقلاب حق بازخواست و ایراد بما داشته و دارد، امام و آنها گفته اند ما هم عمل کرده ایم. اما برای دیگران، کسانی که معلوم نیست اصلاً هویتشان چی هست و چی نیست و آن اسمی که میگذارند آیا وجود هم دارد یا نه! برای آنها ما این حق انتقاد را نمی بینیم و خودمان را مسئول